

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

خلاصه مباحث گذشته

در نزاع اول که آیا در موضوع له الفاظ واقع اراده اخذ شده است یا خیر، مرحوم آخوند (ره) سه دلیل بر عدم اخذ اراده در موضوع له ذکر نموده و در نتیجه فرمود: الفاظ برای ذات معانی وضع شده است نه معنایی که مراد باشد پس در آن قید اراده وجود ندارد.

ادامه بررسی نزاع اول: اخذ اراده در موضوع له الفاظ

در مقابل مرحوم آخوند (ره) برخی مانند مرحوم صاحب فصول (ره) دو دلیل بر دخالت اراده در موضوع له اقامه نموده اند:

دلیل اول: این دلیل دارای دو مقدمه است:

مقدمه اول: وضع واضع از افعال اختیاری واضع می باشد و هر فعل اختیاری دارای علت غایی است که در فاعلیت فاعل تأثیر دارد.

به بیان دیگر فعل اختیاری دارای غایتی است که فاعل برای رسیدن به آن غایت فعل را مرتکب می شود و اگر آن غایت وجود نداشته باشد فاعل فعل را انجام نمی دهد.

مقدمه دوم: از یک طرف معلول به واسطه توسعه یا تضییق علت موسع و مضیق می شود و از طرف دیگر علت غایی وضع، «ارادة التفهیم و التفهیم» است؛ یعنی مردم برای این که مراد خود را به یکدیگر منتقل کنند از الفاظ استفاده می کنند. پس خصوصیت اراده که در علت غایی وضع وجود دارد باید در معلول نیز وجود داشته باشد و اگر چنین نباشد واضع به مراد خود نمی رسد.

دو جواب از دلیل اول قابل بیان است:

پاسخ اول: مرحوم امام خمینی (ره): غایت وضع اراده تفهیم و تفهیم یا افاده مراد به قید اراده نیست؛ بلکه غایت، افاده ذات مراد متکلم است چه آن را اراده کند چه نکند. بلکه اراده در حین استعمال مطرح شده و از مقومات استعمال است اما ارتباطی به موضوع له ندارد.

به نظر ما این جواب متین است؛ یعنی ولو در کلمات می‌گویند: غایت وضع اراده تفهیم و تفهم است، اما این تعبیر صحیح نیست و غایت وضع افاده معنا می‌باشد و این مسئله اعم است از این‌که معنا مراد باشد یا نباشد.^[1]

پاسخ دوم: سلمنا غایت وضع اراده‌ی تفهیم و تفهم باشد، اما این مطلب مدعای مرحوم صاحب فصول (ره) که می‌فرماید: اراده داخل در موضوع له است را اثبات نمی‌کند؛ چون دلیل تنها اثبات می‌کند که استعمال کننده در زمان اراده تفهیم فلان معنا فلان لفظ را باید استفاده کند، اما دلالت نمی‌کند که اراده جزء موضوع له الفاظ است.

کما این‌که اگر می‌گوئیم وقتی استعمال کننده قصد دارد معنا را به صورت استقلالی افاده کند از اسم استفاده نماید، دلیل بر این نیست که استقلالیت جزء موضوع له اسماء باشد؛ بلکه از قبیل وجود یک شرط در مقام استعمال است.

دلیل دوم: اگر غایت اراده‌ی تفهیم و تفهم باشد اما واضع در هنگام وضع بدون قید اراده وضع را انجام دهد، مستلزم لغویت است؛ لذا قید اراده باید داخل در موضوع له باشد.

اشکال این است که هر چند اراده در مرحله استعمال وجود دارد و شرط استعمال است، اما ملازمه‌ای وجود ندارد که در خود موضوع له هم اخذ شده باشد.

چنین به نظر می‌رسد مدعای مرحوم صاحب فصول (ره) و ادله ایشان مخدوش است؛ لذا در نزاع اول می‌گوئیم موضوع له الفاظ خود معانی است و قید اراده در آن اخذ نشده است.

نزاع دوم: دلالت نفس وضع بر تحقق اراده معنا در خارج

مسئله مورد بحث در نزاع دوم این است که آیا خود وضع لفظ برای معنا توسط واضع، چنین اقتضائی دارد که کاشف از اراده‌ی متکلم نسبت به موضوع له یا دلالت بر تحقق اراده‌ی معنای در خارج باشد یا خیر؟!

همان‌گونه که قبلاً تذکر دادیم در این نزاع بحث از مبانی موجود در حقیقت وضع به میان می‌آید؛ به این بیان که اگر در باب وضع قائل به مسلک تعهد شده و گفتیم تعهد یعنی واضع متعهد می‌شود که در هنگام اراده فلان معنا فلان لفظ را به کار ببرد، وضع چنین اقتضائی دارد چون واضع چنین تعهدی نسبت به لفظ و معنا دارد. اما بر سایر تفاسیری که از مسلک تعهد بیان شد، چنین ثمره‌ای مترتب نمی‌شود.

همچنین اگر مبانی مشهور که جعل ملازمه و اعتبار میان لفظ و معنا بود را اختیار نموده و گفتیم وضع امری اعتباری است و واضع علقه میان لفظ و معنا را اعتبار می‌کند، لفظ کاشفیتی از اراده متکلم نسبت به معنا نخواهد داشت.

نزاع سوم: دلالت علقه وضعیه بر مقصود بودن اراده

در نزاع سوم بحث در این رابطه که آیا اراده جزء موضوع له است یا خیر و آیا وضع دلالت دارد بر این‌که لفظ کاشف از این باشد که این معنا مراد متکلم است یا خیر، مطرح نیست؛ بلکه می‌گوئیم نفس علقه وضعیه موجود میان لفظ و معنا در موردی است که معنا نزد متکلم در خارج موجود باشد یا خیر؟! یعنی اگر معنا مراد متکلم بود علقه‌ی وضعیه موجود باشد و اگر معنا مراد متکلم نبود، علقه وضعیه موجود نباشد.

در نتیجه برخلاف نزاع دوم که کاشف تنها لفظ بود، در این نزاع کشف مسئله منحصر در لفظ نیست و چیزی غیر از لفظ نیز می‌تواند این مطلب را افاده بدهد.

منشأ این بحث جمله معروف فلاسفه و مناطق است که فرموده‌اند: دلالت تابع اراده است که ظاهر این جمله می‌گوید: اگر متکلم معنا را اراده نمود، دلالت یعنی علقه وضعیه موجود است و اگر متکلم اراده نداشت، دلالت موجود نیست. مطلب دیگر این است که دلالت لفظی وضعی، تصویری و یا تصدیقی است؟!

پس در این نزاع باید به دو مطلب عمده پرداخته شود:

الف- جمله معروف منطقیین و فلاسفه که می‌گویند: دلالت تابع اراده می‌باشد به چه معنا است؟!

ب- دلالت وضعی لفظی تصویری یا تصدیقی است؟!

اقسام دلالت

ابتدا باید اقسام دلالت و معنای آن‌ها را بیان نمائیم:

الف- دلالت تصویری: به محض این‌که لفظ تصور شد، معنا به ذهن خطور نماید؛ یعنی تلازم بین دو تصور. در این قسم از دلالت تنها علم به وضع کافی است و تا لفظ تصور شد معنا نیز تصور می‌شود. حتی اگر دو شیء نیز با یکدیگر برخورد داشت و لفظی تولید شد، عالم به وضع سریعاً به تصور معنای مورد نظر منتقل می‌شود.

ب- **دلالت تصدیقی**: در این قسم از دلالت برخلاف قسم اول که تلازم دو تصور مطرح بود، تلازم دو وجود مطرح است؛ یعنی وجود لفظ و اراده معنا.

پس می‌گوئیم این لفظ با این مسئله که متکلم معنا را اراده کرده باشد ملازمه دارد. در این قسم از دلالت علاوه بر علم به وضع، عدم وجود قرینه بر خلاف معنای حقیقی نیز لازم است. علت تسمیه به تصدیقی این است که مخاطب تصدیق می‌کند که متکلم این معنا را اراده نموده‌است.

اراده‌ای که در دلالت تصدیقی وجود دارد خود بر دو نوع است: الف- اراده استعمالی یا دلالت تصدیقیه تفهیمیه که در آن علم به وضع و عدم وجود قرینه برخلاف معنای حقیقی لازم است.

ب- اراده جدی که در آن علاوه بر ع به وضع و عدم وجود قرینه برخلاف معنای حقیقی، بناء عقلاء بر تطابق میان اراده جدی و استعمالی نیز لازم است؛ یعنی لازم است معنایی که متکلم به سبب اراده استعمالی از لفظ نموده‌است، مطابق با اراده جدی او نیز باشد که نتیجه آن دلالت تصدیقیه جدیه است. تطابق در موردی است که متکلم قرینه‌ای بر عدم تطابق در کلام خود ذکر ننموده باشد.

تصوری یا تصدیقی بودن علقه میان لفظ و معنا

نزاع اصلی در این است که وقتی واضع لفظی را برای معنایی وضع نمود، علقه موجود میان لفظ و معنا از قبیل دلالت تصویری

و یا از قبیل دلالت تصدیقی است؟!

مشهور می‌گویند: علقه موجود میان لفظ و معنا از قبیل دلالت تصدیقیه است چون بالوجدان می‌بینیم تنها سبب انتقال از تصور لفظ به تصور معنا وضع است. در مقابل مرحوم آقای خوئی (ره) می‌فرماید: دلالت وضعیه، تصدیقی است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

[1] □ «فإنه يقال: العلة الغائية للوضع إفادة المرادات، لكن لا بما أنها مرادات، بل بما هي نفس الحقائق؛ لأن المتكلم بالألفاظ يريد إفادة نفس المعاني لا بما أنها مرادة، والواضع وضع اللفظ لذلك، وأما كون المعاني مرادة فهو مغفول عنه عند السامع و المتكلم، فدعوى كون الغاية إفهام المرادات بما هي كذلك فاسدة، بل الغاية إفهام نفس المعاني، و كونها مرادة إنما هو حين الاستعمال أو من مقدماته، و لا ربط له بالوضع.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 115.